

ليکوال: فضل الرحمان فاضل

تاريخ ۱۰/۰۳/۲۰۰۸

## آشنایی با شخصیت های کلان افغانستان ملاشاه بدخشي؛ مراد شهزادگان و شهدختان

ملاشاه بدخشي ملقب به لسان الله که نام اصلي اش شاه محمد بود، مرشد حضرت میامیر لاهوري او را محمد شاه می خواند، اما مریدان و ارادتمندان او را «ملاشاه بدخشي» می خوانند. او در سال ۹۹۵ قمری در روستای «ارگ شاه» که امروز «ارگسا» خوانده می شود و در دامنه کوه «نشریان» و میان قریه های «گزان» «بابشاف» و بند «مغ پالی» ولسوالی چاه آب موقعیت دارد، تولد یافت.

پدر او را دکتور ظهورالدین احمد محقق پاکستانی ملاعبدالاحمد پسر مولانا سلطان علی می خواند. اما داکتر سیدرفیه استاد در دانشگاه کشمیر هند که در مورد ملاشاه تحقیقاتی کرده است اسم پدر او را «ملاعبدی» درج می کند که بیشتر قرین صحت است. زیرا همین نام «ملاعبدی» هنوز هم در بدخشان مروج است.

ملاشاه دروس ابتدایی آن دوران را در منطقه اش نزد ملا خواجه علی فرا گرفت و از همان آوان کودکی و صباوت به زهد و پاک نفسی مشهور بود و به ذکر و ورد مشغول. ملاشاه در بیست و یکسالگی عازم بلخ شد و دز نزد ملا حسین قبادیانی، زانوی تلمذ زد و بعد از مدتی رهسپار هندوستان شد و به گفته شاهدخت جهان آرا، زمانی که ملاشاه به لاهور رسید، بیست و هشت سال داشت و این سال، سال ۱۰۲۳ قمری بود.

ملاشاه در این دوران هنوز هم در جستجوی علم «قال» بود وقتی که با تصوف آشنا شد، به این نتیجه رسید که آنچه آموخته است، بی نتیجه بوده و وسوسه انگیز. او خود در رساله اش که رساله «نسبت» نام دارد و شامل مثنوی های اوست، نگاشته است.

بگذشتم ز درس و مدرسه ها  
مدرسه ها و درس وسوسه ها  
هیچ زیشان مرا گره نگشاد  
گرهی چند برگره افتاد  
مکتب و درس و خانقاه ای شاه  
جای طفلان و نامه پرزگناه

ملاشاه در دوران جستجوی معرفت، مدتی هم به کشمیر رفت و در نزد ملاجوهر به آموزش پرداخت، سپس به جستجوی شیخ طریقت پرداخت، به دهلی رفت و از دهلی به آگره، در آگره از زبان شخص صوفی منشی نام شیخ میامیر لاهوري را شنید، آگره را به قصد لاهور ترک گفت و به خدمت حضرت میامیر حاضر شد. حضرت میامیر در آغاز به این طالب علم قال که از کوهپایه های بدخشان به نیت «ملاشدن» به کشور پهنور هندوستان، آمده است، التفات چندانی نداشت، اما بعد از اینکه از خلوص و طلب راستین او یقین حاصل کرد، ملاشاه را در حلقه ارادتمندان خاص خویش شامل ساخت.

شاهدخت جهان آرا دختر شاه جهان، در رساله اش «صاحبیه» تذکر می دهد که:

«ملاشاه مدت پانزده سال در خدمت حضرت میامیر قرار داشت. اما چون مزاجش گرم بود، در موسم گرما، به کشمیر می رفت.»

حضرت میامیر لاهوري، مورد احترام عمیق خانواده تیموری هند بود، چنانکه شهزاده دارا شکوه در رکاب پدر شاه جهان سه بار به درگاه میامیر در لاهور حاضر شده اند. داراشکوه، در درگاه حضرت میامیر با ملاشاه بدخشی آشنا شد.

حضرت میامیر چند سال قبل از وفات، خرقه خلافت را بر ملاشاه پوشانده بود و داراشکوه که بعد از وفات حضرت میامیر در تلاش «مرشد» بود، ملاشاه را پیرکل تشخیص داده و به گفته داکتر سیده رقیه در سال ۱۶۳۹م سعادت بیعت یا او را حاصل کرد او از دل و جان ارادتمند ملاشاه گردید. داراشکوه در دیباچه کتابش «سراکبر» ملاشاه را چنین می ستاید:

«اکمل کاملان، زبده عارفان، استاد استادان، پیشوای پیشوایان، موحد حقایق آگاه، حضرت ملاشاه.»  
داراشکوه در کتاب دیگرش «سکینه اولیاء» نگاشته است که نخستین باری که به خدمت پیر طریقت، یعنی ملاشاه، حاضر شدم، این رباعی را تقدیم کردم:

آن گم شده بالله خدا آگاه است  
افتاده یقین بدست ملاشاه است  
نرمک نرمک در آی و آهسته بگوي  
در گوش کسی که طالب الله است  
ملاشاه در پاسخ مرید نوشته است:  
آن کس که زروي صدق دولت خواه است  
آخر او را بسوي دولت راه است  
دولت یعنی معرفت الله است  
این دولت در خانه ملاشاه است

علاوه بر داراشکوه، خواهرش، جهان آرا نیز از مریدان وفاکیش آن مراد بود که در رساله اش «صاحبیه» بار بار از مراد خویش ملاشاه، یاد آوری کرده است.

جهان آراء در رساله یادشده اش نوشته است:

«من نامه های سراسر اخلاص و عقیدت به او می نگاشتم، باری بدست خویش نان و سبزی پختم و به او فرستادم.

ملاشاه تا يك ماه اعتنایی نکرد و می گفت:

مرا با دنیا داران و پادشاهان چه کار؟

باری من جسارت کردم و این شعر را در نامه ام درج نمودم:

گر میس شود آن روی چو خورشید مرا  
پادشاهی چه که دعوی خدایی بکنم

در رباعی دیگری در وصف مرادش چنین می گوید:

شاهها تویی آنکه می رساند ز صفا  
فیض نظر تو طالبان را بخدا

بر هر که نظر کنی به مقصود رسد  
نور نظر تو شد مگر نور خدا